

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که ما دلیلی از قرآن یا روایات نداریم بر اینکه مرد تکویناً فضیلتی بر زن دارد و مراد از تکوین تفضیلی، زیاده العقل است؛ یعنی بگوئیم هر مردی را خدا تکویناً عقل بیشتری داده است که چنین چیزی نیست. اینکه عقلی که انسان در اموری باید داشته باشد بین زن و مرد یکسان وجود دارد، حالا یک کسی بیشتر استفاده می‌کند و کسی هم کمتر استفاده می‌کند و این موضوع مهمی است. خدا نکند که بگوئیم می‌خواهیم یک مقدار از زن‌ها دفاع کنیم! نه، ما تعبّد داریم می‌گوئیم قرآن و روایات و ادله چه اقتضائی دارد؟ این قسمت که بگوئیم مرد تکویناً و ذاتاً بر زن برتری دارد ما هیچ شاهی از قرآن و روایات بر آن نداریم.

کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه

در نهج البلاغه بر فرض صحّت انتساب این کلمات باید دید که اینها توجیه دارد یا نه؟

بررسی خطبه 152

حضرت می‌فرماید:

إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمُّهَا بَطُونُهَا وَإِنَّ السَّبَاعَ هَمُّهَا الْعُدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا وَإِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْفُسَادُ فِيهَا.^[1]

آن طوری که ابن ابی الحدید می‌گوید این تعبیر پیش از جنگ جمل بوده، در جنگ جمل طلحه، زبیر و عایشه بودند، طلحه و زبیر دنبال دنیا طلبی و مال بودند، حضرت نمی‌خواسته اسم اینها را بیاورد بلکه می‌خواسته بفرماید گاهی اوقات انسان شبیه اینها می‌شود، «البهائم همها بطونها»؛ دنبال سیر کردن شکم‌شان هستند، این طلحه و زبیر هم اول آمدند با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، اما دنبال سهم خواهی و زیاده طلبی بودند. بعد همین‌ها جنگ را راه انداختند و حضرت می‌فرماید: «السباع همها العدوان على غيرها»؛ حمله کردن و جنگ کار سباع است. وقتی حضرت به نساء که می‌رسد احتراماً به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسم عایشه را نمی‌آورد و می‌فرماید: زن‌ها هم‌شان استفاده از زینت حیات دنیا است، می‌خواهند آنچه به عنوان زینة الحياة الدنيا هست (که یکیش مقام هست) و ایجاد فساد است.

ما قرینه عقلیه داریم که ذات زن این نیست؛ زیرا مواردی داریم که زن‌ها دنبال زينة الحياة الدنيا فساد نیست، این قرینه عقلیه لبیه که به منزله قرینه متصله است می‌گوید: «إِنَّ النِّسَاءَ» یعنی «غالب نساء»، غالب زن‌ها اینطور هستند، مثل اینکه در زمان خود ما همینطور است، زنی که دنبال زینت حیات دنیا نباشد کم داریم، این به جهت غالب است و الا حضرت نمی‌فرماید زن ذاتاً و تکویناً برای فساد کردن آفریده شده است.

اولاً خود خلقت آدم که ملائکه اعتراض کردند (البته بعضی می‌گویند اعتراض نیست و تعبیر به اعتراض هم غلط است) به خدا عرض کردند موجودی می‌خواهی خلق کنی که «یفسد فیها و یسفک الدماء»^[2]؟ ذات خود آدم اقتضا دارد که اگر قوه شهوانیه‌اش بر قوه عقلیه‌اش غلبه پیدا کند سفک دماء می‌کند، یک فساد می‌کند، ملائکه هم نخواستند به خدا بگویند هر آدمی که شما روی زمین خلق می‌کنی اینطوری است، بلکه طبیعت انسان است.

در این خطبه هم حضرت به این جهت که غالب زن‌ها دنبال زینت حیات دنیا و دنبال فساد هستند، آن هم غالب به حسب زمان خودش، ممکن است بگوئیم زمان ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف غلبه با عکس این باشد! کما اینکه الآن در جامعه خودمان زن‌هایی داریم که از هزاران مرد در اعتقادات، در مقابله با ظلم، در مقابله با طاغوت قوی‌تر بوده و هستند (یکی از برکات انقلاب ما این بود که واقعیت زن‌ها را برای جامعه ما نمودار کرد، شما می‌بینید زن‌هایی که قبل از انقلاب گرفتار ساواک می‌شدند چه شکنجه‌هایی را متحمل می‌شدند برای اسلام؟ که خیلی‌هایش را مردها هم حاضر نبودند متحمل شوند).

بنابراین اولاً، این جهت ذاتی نیست به قرینه عقلیه. ثانیاً، همین جهت فساد در مورد نوع آدم در قرآن آمده بنا بر آنچه ملائکه گفتند. ثالثاً، پس به جهت غلبه است. رابعاً، آن هم غلبه در زمان خود حضرت بوده است. بنابراین سخن ما این است که «إن النساء همهن» نمی‌گوید «ذاتهن، حقیقتهن، ماهیتهن». با این قرینه لبیه می‌گوئیم به حسب الواقع.

بررسی خطبه 79

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَقَعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ وَ أَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ (مِنْهُنَّ) كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ وَ أَمَّا نُقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ.^[3]

حضرت فرمود: «إن النساء نواقص الايمان نواقص الحظوظ و نواقص العقول»، این جمله معروفی است. قبلاً نظیر این اشکال را در یک روایت دیگری که بود مطرح کردیم، بین اینکه شارع گفته در این ایام تو عبادت من را نکن، یعنی نماز نخوان نه اینکه عبادت نکن، نماز و روزه بر تو واجب نیست، این نقصان ارزشی نیست بلکه یک تخفیفی است که به زن‌ها داده شده، زن‌ها در این زمان‌ها یک حالت بحرانی دارند، شاید با نزدیک‌ترین فردشان که فرزندشان باشد یا شوهرشان باشد اخلاقشان عوض شود. لذا خدای تبارک و تعالی تخفیفی داده که در این ایام نماز نخوانید بلکه حرام هم هست، یا روزه نگیرید.

لذا اولاً نفس اینکه اطاعت خدا می‌کند خودش ثواب دارد، یعنی اگر نماز بخواند معصیت کرده اما اگر ترک کرد لأمر الله، این را نمی‌شود بگوئیم آن نقصانی که ارزش زن را کم می‌کند، کلمه نقص در مقابل تام است، می‌گوئیم تام الاجزاء و ناقص الاجزاء، بعد می‌آئیم یک بار مفهومی می‌دهیم می‌گوئیم چیزی که ناقص شد ارزش آن کم است! این غلط است و عیب هم نیست، یک چیزی که در یک زمانی باشد مثل اینکه می‌گوئیم در سفر نماز نقصان پیدا می‌کند؛ یعنی ارزش نماز دو رکعتی از نماز چهار رکعتی کمتر است؟! نه.

پس اولین مطلب این است که نباید به «نقص» یک بار مفهومی داده و بگوئیم ارزش آن کمتر است، ایمان را هم به قرینه تفسیری که حضرت کردند، مراد آن اعتقاد قلبی و آن ایمان درونی نیست، چون یقین داریم. اگر کسی چند روز خوابش برد یا بیهوش بود و نماز نخواند، ما می‌توانیم بگوئیم ایمانش ضعیف شد؟! نمی‌شود این را گفت، پس مراد از «نواقص الايمان» یعنی یک جاهایی به عبادات تخفیف داده شده؛ یعنی خود حضرت تفسیر کرده، ما نمی‌خواهیم خودمان تفسیر کنیم، به زن‌ها نگوئیم شما از نظر درجه ایمان، ایمان‌تان از مردها پائین‌تر است! این غلط است، ایمان در اینجا یعنی عبادت، نقصان در عبادت هم یعنی یک تخفیفی در عبادت پیدا کرده است.

حضرت نسبت به «نواقص الحظوظ» می‌فرماید: «أما نقصان حظوظهن فموازيهن»، این درست است و کمبودی در باب ارث دارد، اما «نقصان عقولهن فشهادة امرأتين كشهادة الرجل الواحد»؛ شهادت دو زن به منزله شهادت یک مرد واقع شود. این برخلاف آیه قرآن است و باید آن را توجیه کنیم. آیه می‌فرماید: «أن تضلّ أحدهما فتذكر أحدهما الآخرى»^[4] خود آیه را بیان می‌کند، می‌گوید ما چرا می‌گوئیم دو زن به منزله یک مرد؟ این هم یک تخفیف و یک تکریمی است، اگر یکی یادش رفت دیگری یادش بیاورد.

البته برخی می‌گویند این حکمت است و بالأخره در حکمت نباید اینطور بگوئیم که این نقصان عقل است! یعنی ما به قرینه واضح ضروری می‌دانیم دو شهادت به منزله یک شهادت ربطی به عقل ندارد، زن چون توجهش به امور ظاهری زندگی زیاد و تجملات زیاد است، به زیورات زیاد است، روی این حساب یادش می‌رود و لذا در خانه ممکن است مواردی که زن چیزی را فراموش کند از این امور، بیشتر از مرد باشد. در زیورات و تجملات مرد چیزی یادش نیست اما به زن بگوئید که این النگو را در چه تاریخی از کجا و با چه قیمتی؟ تمام را دقیق برای شما ذکر می‌کند! این عقل در اینجا نواقص العقول ربطی به شهادتین ندارد، هیچ ارتباطی ندارد.

لذا این شهادتین که در خود آیه قرآن هم آمده سازگاری ندارد، یا این قسمت را باید بگوئیم برخلاف قرآن است و کنار بگذاریم، مثل تبعیض در حجیت، بقیه قسمت‌ها را قبول کنیم و بگوئیم حکمتی که در قرآن برای شهادت دو زن به جای یک مرد آمده برخلاف این است، خود عقل می‌گوید این چه ربطی دارد؟ اگر اینطور است پس شهادت صد زن هم به اندازه یک مرد نباید باشد چون عقلشان کم است! به قول معروف شما اگر یک میلیون صِفر را کنار هم بگذاری عدد تشکیل نمی‌شود، آیا چون دو تا زن شد عقلشان زیادت‌تر شد؟ نه، اینها هر دویشان عقلشان را شما ادعا می‌کنید ضعیف است.

پس با این قرائن یا باید از این قسمت رفع ید کرده و بگوئیم مراد حضرت چیز دیگری بوده و شاید از عقل هم چیز دیگری مرادشان بوده، همان طور که گفتیم از کلمه نقصان یک معنای دیگری باید اراده کرد، از عقل هم باید چیز دیگری اراده کنیم، عقل در اینجا شاید به معنای علم باشد، نواقص العقول یعنی نواقص العلم، «أن تضلّ إحدهما فتذكر أحدهما الآخرى»، قرینه بر این مطلب است نه عقل به معنای درک و دریافت. یک عقلی داریم به معنای دریافت و معنای عقل است، بله، این آن جهت غالب را هم روشن می‌کند. غالباً زن‌ها حضورشان در قضایا کم بوده، لذا شهادتشان را شارع اینطوری قرار داده، الآن هم این مقداری که شما در محکمه‌ها مرد برای شهادت حاضر می‌شود هزاران برابر زن است، در حوادث قتل و جرح و ضرب و نزاع‌ها و جنگ‌ها، مردها بیشتر حضور دارند.

بنابراین مراد از «نواقص العقول» یا من حیث العلم است، وقتی هم من حیث العلم شد، اشکالی ندارد؛ زیرا در آن زمان‌ها زن اصلاً تحصیل نمی‌کرده و دریافتی نداشته، یا اگر عقل را به همین عقل به معنای درک و فهم بگیریم یا برخلاف قرآن است تعلیلی که آورده یا باید به نحوی توجیه کرد. به هر حال از این نواقص العقول نمی‌شود استفاده کرد که ذاتاً عقل زن کمتر از مرد است، بالأخره یا این جمله نبوده، یا مجمل است، یا باید توجیهش کنیم به طوری که با آن حکمت قرآن سازگاری داشته باشد و عقل را باید به معنای علم گرفت و نمی‌شود عقل را به معنای قوه فهم گرفت.

حضرت در ادامه می‌فرماید: «فاتقوا شرار الناس و كونوا من خيارهن على حذر و لا تطيعوهن في المعروف حتى لا يطمعن في المنكر»، نکته اول این است که این «فاتقوا شرار الناس» ارشاد است و عنوان مولوی را ندارد، «كونوا من خيارهن على حذر» هم ارشاد است. پس «كونوا من خيارهن على حذر»؛ یعنی آن خویش هم ممکن است بلغزد! نه اینکه ذاتاً اینطور است، زود تحت هوا و هوس قرار می‌گیرد؛ چون یکی از جواب‌های عامی که اینجا در کلمات دیگران هم آمده، می‌گویند زن‌ها احساساتشان بر عقلشان غلبه می‌کند، نه اینکه زن ذاتاً قابلیت مشاوره نداشته باشد!

زن اگر قوه عقلش را به میدان بیاورد بیداد می‌کند، تاریخ این مسئله را نشان داده که بعضی از زن‌ها، وقتی قوه عقلشان را به میدان می‌آورند از آن طرف هم وقتی قوه غضبیه و شهویه را می‌آورند می‌شود هند جگر خوار، و قوه شهویه را هم بیاورند می‌شوند مثل بسیاری از زن‌های تاریخ. پس جواب عام این است که احساسات اینها غلبه بر عقلشان می‌کند نه اینکه عقل ندارند، ذاتاً همان عقل مرد را دارند منتهی خودشان را مشغول کردند به ظواهر دنیا، زیورآلات دنیا، به شهوات دنیا، حضرت هم اینجا ارشاد می‌کند: «کونوا من خيارهن علی حذر»، حالا از حضرت پیرسیم اگر یک زن مؤمنه صالحه بود از او هم حذر کنیم؟ می‌فرمایند نه نباید حذر کنیم.

«لا تطيعوهن فی المعروف حتی لا يطمعن»؛ اگر از زن در امر خوب یک بار تبعیت کنید آن قوه طمعش عجیب است و بار دوم و سوم را می‌خواهد، بعد منکر را می‌خواهد، نه اینکه بگوئیم ذات زن این چنین است، باز روی غلبه بر احساسات است.

نامه 31 نهج البلاغه

حضرت در این نامه در وصیت به امام مجتبی علیه‌السلام می‌فرماید: «و ایاک و مشاورۃ النساء فإن رأیهن إلی أفن»، در این روایت دارد که رأی زن سست و بی‌پایه است، با غالب زن‌ها وقتی مشورت می‌کنید فکر نمی‌کنند تا مشورت بدهند، نه اینکه نتوانند فکر کنند! اگر فکر کنند خیلی هم دقیق می‌توانند فکر کنند ولی غالباً این چنین است.

نامه 14

حضرت در این نامه می‌فرماید: «و لا تهيجوا النساء بأذى»؛ زن‌ها را با اذیت به هیجان درنیاورید، یعنی قوه غضبیه زن را تحریک نکنید، «و إن شتمن اعراضکم»؛ ولو آبروی شما را بخواهند ببرند.^[5] اگر یک زنی امروز دیدید بزرگان جامعه ما را مورد سب قرار داد شما برخورد تند با او نکنید. بعد می‌فرماید: «فإنهن ضعیفات القوى و الانفس و العقول»، همان توجیهاتی که در آن خطبه 80 عرض کردیم اینجا هم می‌آید.

حکمت 230

حضرت می‌فرماید: «المرأة شرٌ کلها و شرٌّ ما فیها أنه لا بدّ منها»، همین است که در ترجمه فارسی‌اش می‌گویند زن بلاست و هیچ خانه‌ای هم بی بلا نمی‌تواند باشد! دو احتمال در این عبارت وجود دارد:

1. مرحوم آقا جمال این عبارت را در غرر می‌گوید: «شرٌ کلها بحسب الغالب»؛ غالب زن‌ها اینطور هستند، نه با ذات زن.

2. احتمال دیگر آن است که مراد از این شر، شر در مقابل خیر نباشد، بلکه شر به معنای مشکل ساز است، «المرأة شرٌ کلها»؛ یعنی زن مشکل درست می‌کند، حالا یا توقع زیاد از مردش دارد برای وسائل منزل، برای غیر آن، زیورآلات و ... تمام اینها برای مرد مشکل درست می‌کند.

ما این تعابیر را در قرآن درباره خود انسان هم داریم، شما وقتی می‌گوئید «کان الانسان ظلوماً جهولاً»^[6]، این ظلوم ذاتی انسان است؟! طمع که مشترک بین مرد و زن است ولی «کان الانسان ظلوماً جهولاً»، یا «إن الانسان لفی خسر»، بهترینش در مقابل این روایات این است، «إن الانسان لفی خسر» یعنی ذات و جنس انسان لفی خسر است؟! غلط است، غالب افراد انسان اینطور است و لذا استثنا می‌کند. مفسران می‌گویند الف و لام «الانسان» در سوره عصر، الف و لام جنس غلط است، اگر جنس باشد «إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات» قابل استثنا نیست، جنس انسان است، «آمنوا» مگر از جنس انسان خارج است؟

«إن الانسان» یعنی «جميع الانسان»، الف و لام استغراق است، «كل انسان لفي خسر»، حال می شود گفت «إلا الذين آمنوا و عملوا الصالحات»، و الا اگر بگوئیم جنس انسان «لفي خسر» است.

بنابراین نظیر این تعابیر راجع به زن راجع به خود انسان در قرآن آمده، «إن الانسان لفي خسر»، آنجا می گوئیم «كل الانسان» به قرینه استثناء، «كان الانسان ظلوماً جهولاً» به حسب نوع و غالب است، نه به حسب ذات انسان باشد، ذات انسان همان «فطرت الله التي فطر الناس عليها»^[7] است، ذات انسان فطرت الهی دارد، ظلوم و جهول معنا ندارد، آن به لحاظ غالب است، غالب انسانها این فطرت را می پوشانند و به خودشان ظلم می کنند، غالب انسان این فطرت الهی را فراموش می کنند و جهول و جاهل می شوند. لذا با این بیان می شود اینها را جواب داد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . نهج البلاغة؛ ص: 175 .

[2] . سوره بقره، آیه 30.

[3] . نهج البلاغة؛ ص: 72.

[4] . سوره بقره، آیه 282.

[5] . نکته: این «شتمن اعراضكم»، برای بعضی از بزرگان مراجع ما اتفاق افتاده، یکی از مراجع بزرگ گرفتار زنی بود که یک مقداری مشکلاتی فوق زن های دیگر داشت! معروف بود که در همین مسجد بازار قم که ایشان نماز می خواند بین دو نماز در حضور مأمومین می آمد اهانت می کرد، ناسزا می گفت و این مرجع تقلید سرش را پائین می انداخت و چیزی نمی گفت و بعد حتی مکرر به ایشان گفته بودند، البته آن مرجع زن دومی هم داشت ولی او را طلاق نداد، به ایشان گفته بودند که این را طلاق بده که اینقدر تو را اذیت می کند، گفته بود نه، من نمی خواهم چیزی که مبعوض خداست واقع شود، می توانسته تحمل کند، یک وقتی هست که یک زنی را کسی نمی تواند تحمل کند، مبعوض خدا این است که انسان عمر خودش را هدر بدهد، گاهی یک طرف قضیه هم هست که آدم توجه نمی کند.

[6] . سوره احزاب، آیه 72.

[7] . سوره روم، آیه 30.